

عیار نقد

مقدمه

در فصلنامه‌ی مطالعات ملی شماره‌ی ۱۹ (سال پنجم، شماره‌ی ۳، ۱۳۸۳) که تحت عنوان «عشایر و هویت ملی (۲)» چاپ و منتشر گردیده؛ در مبحث «معرفی و نقد کتاب» دوست محترم جناب آقای داریوش جهان‌بین، به نقد و بررسی کتاب «تاریخ سیاسی کهگیلویه» تألیف «سیدمصطفی تقوی مقدم» پرداخته است. با مطالعه‌ی نقد ایشان، به بسیاری مطالب نادرست و ناصواب برخوردیم، که لازم آمد مطلبی چند در باب این نقد و نکته‌های آن بیان دارم و درواقع «نقدی» بر «نقد» ایشان نویسم. امید است که هر کدام از این دوستان، با بینش علمی و پژوهشی خویش و با سعه‌ی صدر، پذیرای این گفته‌ها باشند

و ملول طبع و رنجیده‌خاطر نگردند؛ زیرا به فرموده‌ی حافظ «نقدها را بود آیا که عیاری گیرند؟...»

۱- نخستین موردی که لازم است به آن اشاره نمایم - که هم به فصلنامه و نحوه‌ی ترسیم نقدهای آن برمی‌گردد و هم به منتقدان کتب - این است که غالباً به اشتباهات تایپی موجود در کتب اشاره می‌شود. این کار البته در یک نقد علمی، خوب است؛ اما بایستی نهایت دقت را به کار گرفت تا منتقد یا مجله، خود مرتکب آن اشتباه نگردند؛ یعنی، اگر قرار است در یک کتاب ششصد صفحه‌ای، چند غلط چاپی پیدا نمود و آن را عنوان کرد - در نقد هیجده صفحه‌ای خود، الزاماً نمی‌بایستی اشتباه تایپی پیدا شود. فصلنامه موظف به رعایت انتقاد خویش بر دیگران‌اند! در نقد ۱۸ صفحه‌ای آقای جهان‌بین، چندین غلط، جلب نظر می‌نماید که تذکر آن‌ها - برای منتقد و مجله - خالی از فایده نیست. از جمله:

می‌کند (ص ۲۰۲) احتمالاً بایستی دو (۲) صفحه مدنظر ایشان باشد؛ زیرا در متن کتاب، تنها دو (۲) صفحه به «متن نامه صاحب عروه الوثقی به مرحوم میرعلی صفدر تقوی» و «نمونه دستخط مرحوم آقا میرعلی صفدر تقوی» (صص ۴۰۵ و ۴۰۶) اختصاص یافته است، نه ۱۲ صفحه!

۲- به نظر می‌رسد، منتقد محترم، بیش از حد متعارف بر کتاب «مجمع الانساب» شبانکاره‌ای تأکید ورزیده؛ زیرا مؤلف مجمع الانساب، راجع به «شبانکاره‌ها»، به‌طور کلی سخن گفته و هیچ‌گاه مشخص نموده است که با منطقه‌ی کهگیلویه و بویراحمد ارتباط داشته‌اند یا نه؟

۳- منتقد محترم عنوان کرده است که «در سالیان اخیر نیز تعداد زیادی از محققین خارجی به منطقه مراجعه کرده و مطالب جالبی را در مورد منطقه نوشته‌اند. حجم این مطالب مخصوصاً در دوره‌ی پهلوی قابل توجه است...» (صص ۱۹۶ و ۱۹۷).

بسیار جالب می‌بود، اگر ایشان به برخی از این محققان و عنوان تحقیقات آنان اشاره می‌کرد؛ زیرا به نظر نمی‌رسد این گفته چندان صحت داشته باشد. این «تعداد زیاد» چه کسانی هستند؟ و کارهای آنان کدام است؟ و در کجا منتشر شده است؟

الف) «فضلویه» که دوبار به غلط «فضولیه» نوشته شده (ص ۱۸۹).

ب) «میرزا فتاح گرم‌رودی» که به اشتباه «میرزا فلاح گرم‌رودی» تحریر شده است (ص ۱۹۱).

ج) «سیمرم» که به غلط «سیمرم» درج شده است (ص ۱۹۳).

د) کتاب «تاریخچه‌ی عملیات جنوب» غلط است و صحیح آن «تاریخچه‌ی عملیات نظامی جنوب» است (ص ۱۹۴).

ه. نقل قول مستقیم منتقد از کتاب، با اصل آن متفاوت است (ص ۱۹۸). منتقد آورده «قراین حکایت از آن دارد که اغلب یا قاطبه‌ی اهالی این منطقه از پارسیان هخامنش بوده و خود فرمانروای این منطقه بوده‌اند» (ص ۱۹۸) اصل جمله در متن کتاب اینگونه است: «قرائن حکایت از آن دارد که اغلب یا قاطبه اهالی این منطقه از پارسیان هخامنشی و خود فرمانروای این منطقه بوده‌اند».

و) «معین‌الدین نظری» غلط است و صحیح آن «معین‌الدین نطنزی» است (ص ۱۹۹).

ز) آن جا که منتقد از «۱۲ صفحه از نامه‌ها و اشعار و دسته‌نوشته‌ها و متن نامه‌های صاحب عروه الوثقی به آقای سیدعلی صفدر تقوی مقدم» اشاره

۴- منتقد محترم راجع به «انسان»، بر مؤلف خرده گرفته که «بهر بود ایشان با نگاه انتقادی و با توجه به یافته‌های باستان‌شناختی مدعای خود را اثبات می‌نمودند» (ص ۱۹۸).

بنده هر چه دقت کردم «ادعایی» در گفته‌های مؤلف نیافتم؛ جز این که ایشان یک سخن بدیهی را ابراز داشته است؛ و آن این که، ایالت انسان «مهم‌ترین ایالت دولت عیلام به‌شمار می‌آمد» و «استان کهگیلویه و بویراحمد بخشی از ایالت انسان... بوده است» (صص ۸ و ۹). اگر منتقد، نظری خلاف گفته‌ی فوق داشت، می‌بایستی ابراز می‌نمود، تا خوانندگان علاقه‌مند بر آن واقف می‌شدند!

۵- ایشان می‌نویسد، مؤلف «در بخش مربوط به حکومت عیلامیان، به صورتی گذرا و با توجه به وقایع استان خوزستان (اکسیان) و مناطق هم‌جوار، این منطقه را جزو قلمرو عیلامیان دانسته و خط و مذهب و نژاد آن‌ها را از عیلامیان می‌داند و حتی نژاد مردم منطقه را حبشی می‌خواند؟!...» (ص ۱۹۸).

به نظر می‌رسد، منتقد محترم، بدون مطالعه‌ی کافی و دقت لازم در مطالب کتاب، این‌گونه اظهار نظر نموده است! چرا که در مطالب مربوط به «نژاد، زبان، خط، مذهب» و «اوضاع سیاسی» عیلام (صص ۹ و ۱۰) مؤلف محترم هیچ‌گونه

اظهار نظر صریح یا تلویحی ننموده که منطقه‌ی کهگیلویه و بویراحمد، خط و مذهب و نژادشان عیلامی بوده است؛ چه برسد به این که «نژاد مردم منطقه را حبشی» خوانده باشد!! وی تنها به صورتی کلی و بسیار مختصر به نژاد، زبان، خط و مذهب عیلامیان اشاره کرده است. جالب است که در همان مختصر مطالب خویش، «به احتمال» سخن گفته و «نژاد» و «مذهب» عیلامیان را «روشن» ندانسته است. وی در همان جمله‌ی اول می‌نویسد: «ریشه‌ی نژادی عیلامیان به روشنی مشخص نیست؛ ولی برخی از محققان همانند دیولافوا و دمورگان معتقدند که اصل آن‌ها حبشی است... اعتقادات مذهبی عیلامیان چندان روشن نیست؛ همین قدر معلوم است که عالم در نظر عیلامیان پر از ارواح بود. خدای بزرگ را شوشیناک می‌نامیدند...» (ص ۱۹).

۶- مطالب مربوط به «نامشخص بودن تفاوت بین شبانکاره‌ها، شول‌ها، لرها و کردها» نقد و نظر خاصی در آن نیست و به نظر می‌رسد برای خالی نبودن عریضه نوشته شده است (صص ۱۹۹ و ۲۰۰).

۷- مورد دیگری که البته جای شگفتی و تعجب دارد و منتقد نیز بدون مطالعه و دقت، آن را عنوان کرده، راجع به «در بندپارس» و محل جنگ آریوبرزن

و اسکندر است. وی می‌نویسد: «... نویسنده‌ی کتاب تاریخ سیاسی کهگیلویه بدون توجه به آرای مختلف و بدون ارایه‌ی مستند کافی باستان‌شناختی و واژه‌شناختی، مصادره به‌مطلوب نموده و ضعیف‌ترین نظر را پذیرفته، تنگه‌ای را در لیکک بهمئی به‌عنوان دربند پارس معرفی کرده است» (ص ۲۰۱). این در حالی است که هر خواننده‌ای، با مطالعه‌ی دقیق کتاب تاریخ سیاسی کهگیلویه، درمی‌یابد که مؤلف محترم، هیچ‌گاه در این باب اظهار نظر قطعی ننموده است -، بل آن گونه که شایسته‌ی یک پژوهشگر واقعی است، به «احتمال» سخن گفته است. او می‌گوید: «بالآخره اسکندر در دربند پارس که معبری است تنگ و صعب‌العبور با مردم کهگیلویه درگیر شد. محققان در مورد محل دقیق این معبر اختلاف نظر دارند. این معبر را برخی تنگ تکاب، برخی تنگ پیرزا یا تنگ نالی و برخی دیگر تنگ تامرادی، که هر چهار معبرهایی صعب‌العبور هستند، دانسته‌اند. این معابر همه در استان کهگیلویه و بویراحمد واقع هستند و هر کدام از آن‌ها را صحنه‌ی دفاع سکنه‌ی کهگیلویه در مقابل سپاهیان اسکندر در نظر بگیریم، قراینی آن را تأیید خواهند کرد؛ اما در متون

تاریخی به‌وجود برف سنگین و جنگل‌های انبوه در اطراف معبر اشاره شده است و این قراین، تنگ تامرادی یا تنگ نالی را محتمل‌تر می‌نماید» (ص ۱۴). وی در جای دیگر و در توضیح «اسیر لیکایی»، درون پراتنز آورده که: «برخی از محققان که محل جنگ را تنگ تکاب می‌دانند، اسیر لیکایی را از اهالی لیکک بهمئی دانسته‌اند» (ص ۱۵). بنابراین، درمی‌یابیم که مؤلف. در هیچ جایی از این مطالب، اظهار نظر قطعی ننموده، که به گفته‌ی منتقد «مصادره به‌مطلوب» کرده باشد!!

۸- ایراد دیگر این است که منتقد نوشته: «مؤلف هیچ اشاره‌ای به حکومت اشکانیان در منطقه نمی‌کند و به‌راحتی از این دوره چشم‌پوشی می‌کند...» (ص ۲۰۱) در حالی که مؤلف، به «کهگیلویه در دوره‌ی اشکانیان»، به‌صورت مختصر پرداخته است و حتی اظهار نظر نموده که «باید منطقه‌ی کهگیلویه در این دوره جزو دولت پارس بوده باشد؛ اما از تحقیقات پروفیسور فرای^۱ این‌گونه استنباط می‌شو که کهگیلویه در ساتراپ الیمائید قرار داشته است...» (ص ۱۷).

۹- منتقد محترم، در «ایرادات ماهوی، بخش پس از اسلام» به مواردی

1- Frye

اشاره کرده، که بیانگر عدم دقت ایشان است. از جمله می نویسد: «مؤلف در بخش حکام بومی، گیلویه را برادر سلمه می خواند، حال آن که سلمه از حکام عرب و گیلویه فرزند مهرگان و نوهی روزبه بوده...» (ص ۲۰۲).

با مقایسه این مطالب، با نوشته‌ی اصلی مؤلف؛ خلاف گفته‌ی منتقد مشاهده می گردد؛ زیرا مؤلف کتاب در مبحث «حکام بومی کهگیلویه» (صص ۳۲ و ۳۳) درباره‌ی افراد فوق چنین آورده است: «ریاست مردم کهگیلویه در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری به عهده‌ی فردی به نام روزبه بود که او را پادشاه این منطقه (پادشاه زمیگان) نیز می خواندند. پس از او فرزندش مهرگان متصدی این مقام گردید و پس از مهرگان برادرش سلمه حکومت را در دست گرفت. گیلویه از خمایگاه سفلی نزد سلمه آمد و در دستگاه او قدر و منزلتی پیدا کرد و پس از مرگ او توانست زمام امور را به دست گیرد و آن چنان عظمت یافت که منطقه را به نام او خواندند...» (ص ۳۳).

بنابراین، ملاحظه می گردد که هیچ‌گاه مؤلف به برادر بودن گیلویه و سلمه اشاره‌ای نکرده، بل مهرگان و سلمه را برادر خوانده است! به علاوه، نگارنده‌ی این سطور، دوست دارد از منتقد محترم

بپرسد، به استناد چه مستندی و براساس کدام منبع، «سلمه» را «از حکام عرب» خوانده است؟ آیا صرف نام «سلمه»، مؤید عرب بودن اوست؟

مورد دیگری که باز بیانگر بی دقتی منتقد محترم می باشد، این است که می نویسد: «... خود مؤلف در قرن پنجم به شافعی مذهب بودن مردم به نقل از ناصر خسرو قبادیانی اشاره می کند (ص ۲۷) ...» (ص ۲۲-۲۳۰).

با تورق و تصفح در صفحه‌ی ۲۷ کتاب «تاریخ سیاسی کهگیلویه»، مطلبی منقول از ناصر خسرو به دست نمی آید و شگفت تر آن که، هیچ کدام از آثار ناصر خسرو قبادیانی، جزو منابع استنادی «تاریخ سیاسی کهگیلویه» تألیف «سیدمصطفی تقوی مقدم» نیست!!

۱۰- منتقد محترم در قسمت (ب) «دوران قاجاریه و پهلوی» (ص ۲۰۳)، آن قدر «کلی گویی» کرده، که اساساً در دایره‌ی نقد و نقادی نمی گنجد. مع هذا طرح سؤالات ذیل، که امید است وی مستدل به آن‌ها پاسخ گوید، لازم و ضروری است.

الف) میان قتل «کی لهراسب» و «مناسبات خویشاوندی و وابستگی‌های فامیلی» چه رابطه‌ای وجود داشته است؟
ب) منظور از «فراری دادن عبدالله خان توسط تیمور بختیار»

نوشته‌ی مؤلف در صفحه‌ی مورد اشاره چنین است: «... اما محمدعلی‌خان در ۱۷ اسفند ۱۳۲۰ همراه با دیگر کلانتران بویراحمد و ممسنی بدون اجازه‌ی مقام‌های دولتی از تهران عازم کهگیلویه شدند. این کلانتران در ۱۳۲۱/۱/۱۲ از شهرضا تلگرافی برای مجلس شورای ملی مخابره کرده و تصویر آن را برای نخست‌وزیر، وزیر کشور، وزیر جنگ و برخی مطبوعات نیز ارسال داشتند... اما احتمالاً محمدعلی‌خان، علاوه بر تلگراف مشترک مذکور، خود تلگراف دیگری با همان مضامین برای وزیر کشور مخابره کرد. وزیر کشور در ۱۳۲۱/۱/۲۵ پاسخی بدین شرح برای او ارسال داشت...» (ص ۴۲۲).

با ملاحظه و مقایسه‌ی دو نوشته، در می‌یابیم که منتقد محترم، برعکس گفته‌ی مؤلف موضوع را دریافت کرده است!! مطلب دیگر، مورد «ج» است که منتقد اظهار می‌دارد، مؤلف کتاب: «در صفحه‌ی ۴۹۲، تعداد افراد طایفه‌ی جلیل درگیر در جنگ گجستان را ۱۵ نفر و در جای دیگر ۱۳ نفر ذکر می‌کند» (ص ۲۰۴).

اولاً در صفحه‌ی ۴۹۲ کتاب، هیچ اشاره‌ای به تعداد شرکت کنندگان جنگ گجستان نشده است؛ در حالی که در صفحه ۴۹۴ اسامی ۱۵ نفر آمده است.

چيست؟ و در کجا و چه زمانی، این مهم اتفاق افتاده است؟

ج) آیا «جنگ ۱۳۰۹ علیه رضاخان» مربوط به بویراحمدی‌ها بوده است، یا «امام‌قلی خان رستم»؟! چرا که ایشان عنوان کرده‌اند: «حمایت مردم بویراحمد از امام‌قلی خان رستم در جنگ ۱۳۰۹ علیه رضاخان».

د) منظور از «حمایت غلامحسین جلیل از ناصرخان طاهری در جنگ گجستان» چیست؟ و چه مستنداتی در رابطه با این «ادعا» در دست دارند؟ و اصولاً «جنگ گجستان» چه ارتباطی با ناصرخان طاهری داشته؟ و در کجای آن «نقشی» ایفا کرده است؟

۱۱- در مبحث مربوط به «تناقضات درون متن» (صص ۲۰۳ و ۲۰۴)، سه مورد مطرح شده است، که دو مورد آن به قطع و یقین، معلول اشتباه محض منتقد است (موارد «الف» و «ج»).

وی می‌نویسد: «در صفحه‌ی ۴۲۲ به حکم وزیر کشور درخصوص معرفی محمدعلی‌خان بهمئی در سال ۱۳۱۲ به‌عنوان سرپرست طایفه‌ی بهمئی اشاره می‌کند؛ حال آن‌که در همان صفحه به فرار و خروج بدون اجازه‌ی وی از تهران بعد از تاریخ فوق اشاره می‌شود» (ص ۲۰۳). منتقد محترم، در این مورد نیز، از سر بی‌دقتی اظهار نظر نموده است؛ زیرا

جنگجویان عشایر افزوده شده و حدود ۳۰ نفر گردیده‌اند.

۱۲- در قسمت آخر نقد، مطلبی تحت عنوان کلی «نگاه کاملاً عقیدتی و بدبینانه به دولت پهلوی و زیر سؤال بردن همه‌ی اقدامات» (ص ۲۰۴) آمده است که باز بیانگر «کلی‌گویی‌های» منتقد است و با مطالعه‌ی دقیق «تاریخ سیاسی کهگیلویه» خلاف این عقیده را درمی‌یابیم، در این کتاب، اقدامات دولت پهلوی در استان کهگیلویه و بویراحمد انکار نشده است، تنها گفته شده است که آن اقدامات نتوانستند حمایت مردم را جلب کرده و مانع استقبال آن‌ها از انقلاب اسلامی بشوند. ضمن این‌که اقدامات پهلوی هم از نظر ماهیت و هم از نظر کمیّت جای بحث و بررسی دارد و باب نقد آن‌ها هم‌چنان گشوده است. مؤلف کتاب، با زیبایی محققانه‌ای، به نگارش تاریخ خویش پرداخته و آن گونه که شایسته‌ی یک پژوهشگر تقریباً بی‌طرف تاریخ معاصر است، اظهار نظر نموده است.

امید است، تمامی پژوهشگران و علاقه‌مندان جوان تاریخ معاصر - خاصه عصر پهلوی - با اطلاعات کافی و وافی و مطالعات فراوان و به‌گونه‌ای مستند و مستدل، به اظهار نظر پردازند.

کشواد سیاهپور

ثانیاً مؤلف به نقل از یکی از شاهدان عینی نبرد و شرکت کنندگان در جنگ - در پاورقی - اشارت دارد که «تعداد این افراد به تدریج به حدود سی نفر افزایش یافت.»

ثالثاً نویسنده، ضمن نقد ادعای نظامیان که تعداد جنگجویان عشایر را بیش‌تر از خویش قلمداد کرده‌اند، مجدداً تکرار می‌کند که: «... اکثر شاهدان عینی و مطلعین محلی، تعداد مبارزان نبرد گجستان را همان ۱۵ نفر که نام آن‌ها را برشمردیم و برخی (کی خورشید برومند) حتی ۱۲ نفر ذکر کرده‌اند» (صص ۴۹۹ و ۵۰۰).

بنابراین، نویسنده‌ی کتاب، براساس گفته‌ی «اکثر شاهدان عینی و مطلعین محلی» تعداد ۱۵ نفر را اعلان کرده و اگر تعداد دیگری - از جمله ۱۲ نفر - را قید نموده، راوی آن را ذکر کرده است. وی حتی در پاورقی صفحات ۴۹۴ و ۵۰۰، روایت دو تن دیگر از شاهدان عینی و مطلعین محلی را آورده که بیان کرده‌اند، تعداد جنگجویان عشایری به تدریج به حدود ۳۰ نفر رسیده است. مع‌هذا «تناقضی» در گفته‌های مؤلف و اعداد و ارقام وی وجود ندارد؛ زیرا تعداد ۱۵ نفر، افراد اولیه و آغازکننده‌ی نبرد بوده و چون جنگ یک شبانه روز طول کشیده، به تدریج بر تعداد